

شیر پاک خورده

رضا، از بچه‌های محل، یکی دو سالی از بقیه بزرگ‌تر بود. اون وقت، توی «کمیته انقلاب اسلامی» مرکز کار می‌کرد که وظیفه خطیر برقراری نظم و امنیت شهر دست آن‌ها بود.

اون سال‌ها که زمان جنگ بود، به دلیل تحریم‌های خارجی و کمبود مایحتاج مردم، خیلی از اجناس و مواد خوراکی، یا به‌صورت «کوپنی» توزیع می‌شدند، یا با «دفترچه بسیج اقتصادی» که برای هر خانواده سهمیه مشخصی داشت. «شیر» که در خانواده‌ها، به‌خصوص به‌عنوان غذای واجب کودکان، هرروز صبح زود، مقدار محدودی بین مغازه‌ها توزیع می‌شد، از اون دست موارد بود. زن‌های خونه‌دار، آفتاب‌نرده، در سرمای سوزان زمستان، چادر به سر توی صف طولی که جلوی بقالی‌ها و سوپرمارکت‌ها تشکیل می‌شد، می‌ایستادند، بلکه بتوانند یک یا دو شیشه نیم لیتری «شیر پاک» بگیرند و برای کودکان خردسال خودشون ببرند. غالباً هم شیر کم می‌اومد که آخرش یا به تعدادی نمی‌رسید و با صورت‌های سرخ از شلاق سرما، دست‌خالی برمی‌گشتند خونه، یا بین مردم و مغازه‌دار دعوا می‌شد که:

- تو شیرها رو قایم کردی که به آشناهای خودت بدی...

چند بار «نادر محمدی» به رضا گیر داد و گفت:

- ببین رضا جون، این کاری که تو انجام می‌دی، از چند نظر اشکال داره. اول این که تو حق الناس رو رعایت نمی‌کنی؛ حق اون پیرزنایی که توی سرما اومدن و ایستادن که یه شیشه شیر گیرشون بیاد، داری پایمال می‌کنی که اصلاً حرومه. بعد هم این که، با این کار تو، که جلوی چشم مردم میری سر جعبه‌های شیر و بدون نوبت، بی‌اهمیت و احترام به مردم، یه شیشه ور می‌داری و قلوپ‌قلوپ سر می‌کشی، مردم که همه تو رو می‌شناسند و تازه بعضی وقتا هم با لباس کمیته میری، نسبت به نیروهای انقلاب بدبین و عصبانی میشن. پس تو داری چند کار خلاف انجام میدی.

ولی این حرف‌ها به گوش رضا نرفت که نرفت. هم‌چنان می‌رفت دم مغازه «قاسم بقال» و قلوپ‌قلوپ شیر می‌خورد.

رضای «شیر پاک» خورده! جعبه هم رفت. حتی در یکی، دو عملیات، ترکش

هم خورد؛ ولی... شاید نفهمید که برای چی و چه‌طور به جعبه رفت. امروز، رضا برای خودش تاجری شده میلیاردر. دیگه با هیچ کدوم از بچه‌محل‌های قدیمی نمی‌پرد. مگر اون که طرف اهل تجارت و معامله باشه؛ اون هم صابون رضا به تنش نخورده و کلاهش رو برنداشته باشه! رضای میلیاردر، امروز با اجازه شما، لسی هم به «حقه» می‌چسبونه؛ یعنی «آر. پی. جی» زن قهاری شده! البته نه از نوع جنگی؛ از اون نوع که باهاش «تریاک» تناول می‌فرمایند! ●

● انتخابی از کتاب آن که فهمید آن که نفهمید

